

( 4 )

هو الظاهر الباهر المبین العظیم الخبیر

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود موج و یک تجلی از تجلیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کل شیء احصیناه کتابا ناطق

یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الاکبر تالله هذا یوم فیه ظهر کل امر مستتر و به برزت الساعة و انشق القمر ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السقر الذین بدلوا نعمة الله کفرا و اعرضوا عن الرحیق و الکوثر یا قوم اتقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرفت الارض و السماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقربکم الی الله رب العرش العظیم و الكرسی الرفیع انه لو یرید ان یزین الاشیاء کلها بطراز الاسماء فی هذا الحین و يأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لاحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر

قل یا هادی بشنو ندای الهی را اینمظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سبیلا در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر ببحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ول وجهک شطر الله العلی الابهی و قل الهی ترکت ما عند الاحزاب الذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانک ثم انقذنی بعنایاتک و الطافک ای رب انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور عطائک من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه منعنتی اوهامی عن التقرب الی نیر الایقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنی الظنون عند ظهور اسمک القیوم ای رب اسئلک ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الی بها انجذبت حقائق الاشیاء و بندائک الاحلی و صریر قلمک الاعلی ان تغفر جریراتی العظمی اشهد ان بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرحمن بین الادیان

یا ایها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هواء حبی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم و لکن آنغافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامیرا انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و باعلی النداء

کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انها ملئت الآفاق و لو ترید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض نمائید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال به یمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و قدرت در ان ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای سیاهپتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدپتان دمیده بر عذار نقطه سودای قلب بر بیضآ غلبه نموده و آثار انرا محو کرده تو بمجرد ذکر بابیت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنیکه بر منبر رفتی و تکلم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقعه در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبیری و افترای تو سبحان الله حب دو روزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرا فی مجلس العلماء ان نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبیری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافی است دیگر حجتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغير طریقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مقربین از آن گداخته لم ادر بای حجة امن بالله و بای دلیل اعراض عنه نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع و الانابة انه هو التواب الغفور الرحیم انا نرید ان نراه عارجا الی سماء المعارف و الدقائق و صاعدا الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضا عما اراد له مولی الوری و مالک الاخرة و الاولی یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیاء مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابو الشرور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان باعلی النداء ردت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید ببیان

و حروفات ان از منزل و مظهرش محروم نمانید و اگر ان اسم از مقام اعلى که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر على ما يشاء يعطى و يأخذ انه محمود فى فعله و مطاع فى امره یا غافل علم يفعل ما يشاء امام وجهش منصوب رغماً لك و للذين نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خليج الاسماء ثم اقصد بحر المعانى و البيان هذا ما امرت به من لدى الحق علام الغيوب لعمر الله لا ينفك اسم من الاسماء و لا شىء من الاشياء الا بهذا الامر المبين و هذا النبأ العظيم اسما را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه اليوم از اكثرى مستور است اگر صاحب بصر و سمعى در اينكلمه نقطه اولى تفكر نما قوله تعالى و قد كتبت جوهره فى ذكره و هو انه لا يستشار باشارتى و لا بما نزل فى البيان آيا بعد از اينكلمه محكمه تامه ميشود به بيان تمسك نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحق از اينكلمه مبارکه استدلال ببيان ممنوع و در ظهور اعظم ذكر دونش مقبول نبوده و نيست امروز نقطه بيان باننى انا اول العابدين ناطق و شما مشغوليد بانچه که ذكرش لايق نه و حال انکه آنحضرت جانشرا در سبيل اين نبأ اعظم فدا نمود و در ليالى و ايام بذكرش ناطق و بما یرد عليه ذاکر و محزون حنين بيان از ظلم ظالمين مرتفع و لکن آذان و اعیه مفقود و ابصار حدیده غير مشهود کجا بودید ايامیکه اينمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بين ایدی غافلین در ارض میم بر اينمظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهء من نطق امام الوجوه و لو لاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذى به نصبت رایة انه هو الله على اعلى الاعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الانام در شدائد اول من كفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع انکه اين ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذكر دونش نبوده و نيست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفين را بافق امر فائز نماید و قاصدين را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعدابى معذب که ذکر و شرح ان از قلم و مداد بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل يا ملأ المعرضين امروز حجت و برهان طائف حولند و لکن حجيات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جميع ايام شداد ميرزا يحيى تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعى اولاد و نساء بکمال راحت بوده يشهد بذلك كل منصف بصير و كل عادل خبير و يوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحت و عافيت در محل گذارديم و خارج شدیم و سبب ان نزد منصفين معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور ان نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل يا ملأ المعرضين بشنويد ندای مظلوم را و خود را از تجليات انوار نير عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمائيد اگر تقصير اينمظلوم آيات الهى و ظهور بينات او بوده اين فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست انه اقامنى از کنت قاعدا و هزرتى يد عنايته از کنت نائما و انطقنى بين عبادہ از

كنت صامتا انه هو الأمر الحكيم قد امرنى بالنداء بين الارض و السماء و برهانى ما ظهر و يظهر من عندى و حجتى قيامى على الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحيث ما منعتنى سطوة العالم و لا زماجير الامم ارحموا على انفسكم و على المظلوم الذى به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر امام وجوه الامراء و الملوك و بلغ اليهم رسالات الله و احكامه و اوامره و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضغينة و البغضاء فى افئدة الامم اكر معرضين بعدل و انصاف در آثار نظر نمايند ادراك مينمايند الواحيكه نزد نقطه اولى رفته از كه بوده بارى اليوم اينمظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مينمايد و كل را بحق دعوت ميفرمايد طوبى للمنصفين و طوبى للمتقسين و نعيما للفائزين لعمر الله معرضين بيان از هادى و غير او از اصل امر آگاه نه چه كه با ما نبوده اند ايكاش بيك قطره از بحر دانائى مرزوق ميگشتند باسماء متمسكند و از مبتعث و محييش محروم

قل لا تنفعكم الاسماء و لا ما عندكم من الاوهام و الظنون تالله الحق قد اتى المالك بسطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تاركين ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدى الله المهيمن القيوم قل ذروا ما عندكم من الاوهام تالله قد اشرق نير اليقين من افق ارادة ربكم المقندر على ما كان و ما يكون انظروا الشجرة و اثمارها بعيونكم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها اياكم ان تضعوا نصح الله ورائكم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ينصر من يشاء بقوله كن فيكون قد انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملكوت الحكمة و البيان و ما قرت به العيون طوبى لمن تمسك بايات الله انها ملئت الجهات قل اقرؤا ما نزل من سماء مشيت ربكم للامراء و العلماء لو يريد احد ان يرى سلطنة الله و اقتداره بعينه له ان يطهر نفسه عن ذكر ما سويه و يحضر امام الوجه ليسمع و يرى ما مات فى حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر ان الذى اعرض باى صراط توجه و باى حجة ثبت ما عنده و باى برهان ينكر من كان من اول الايام مناديا باسم الله مالك اليوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذين كفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الايات من سماء المشية سجد النقطة الاولى و قال امنت بك يا مالك الوجود قل هذا ظهور لم يحط به علم احد من قبل و من بعد الا على قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فى البيان حق لمن يظهره الله ان يرد من لم يكن اعلى منه فوق الارض اياك ان تنكر من تزينت بذكره كتب الله مالك الغيب و الشهود ولو ان لمثلنى لا ينبغي ان يستدل لاثبات امره بذكر دونه و لكن لما راينا ضعف العباد و عجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا عليهم ان ربك هو الفضال العزيز الودود قل اتق الله يا معرض و لا تكن من الذين نقضوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا كل ناعق محجوب اسمع النداء انه ارتفع من الافق الاعلى فى هذا السجن الذى سمي بالسجن الاعظم من لدن مالك القدم انه يدعوك لوجه الله و ينصحك بما يراك هائما فى هيماء الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب انا نذكرك و

نهديک لوجه الله و لا نريد منک جزآء قد فتحنا على وجهک باب الفضل لتدخل و ترى بعينک شمس العلم و العدل من لدى الله مالک الملک و الملکوت

مجدد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدس کنی حزب شيعه در قرون و اعصار با یکدیگر بمجادله قیام نمودند بالاخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار انحزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدس نفسک عما سمعت ثم اسئل الله ربک رب العرش و الثری و رب الآخرة و الاولی لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم

یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزله الرحمن لاسمه الدیان انه هو العلم المکنون و السر المخزون و الرمز المصون الذی اودعه الله فی قلب من سماه بالدیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در انکتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علت ظهور ان تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سویه فداه و وصیتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان ولا ما عند القوم الا بام الکتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالک و الملک و الملکوت لله المهیمن القیوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم یتخذون الی الحق سیبلا باری الیوم بیان و دون ان معلق بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ایغافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابد ینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بانچه که از برای ان از عدم بوجود آمده اید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامیکه بحر بیان الهی در کل حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را بر رد او امر نموده و حال

بنار ضغینه و بغضاء مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لا تحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کل بصیر و کل منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سویه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام و الظنون و خذوا ما اتيکم من لدی الله المہيمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه صاحب سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد بجزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر اینمظلوم در آن مذکور ان را بغیر نسبت داده اند بگو ایغافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سمی بمحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طا حبشش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در ان محل صعود نمود و ان الواح را یکی از نساء ان ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طا ساکن است فرستاد دیگر حق عالم است که انها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و ان اینکه ورقه که از دوست بوده و باو منسوب لاجل عزت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرانت لوحی عاجز و لکن بر اوهام متوهمین بشأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه انه یسمع و یری و هو السميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محل دیگر بوده اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بانچه سزاوار است حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در ان چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسل الله ان یؤیدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم

قل یا ملاً المعرضین ان النقطه یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان تالله قد ظهر من فدیت بنفسی فی سبیلہ اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیتہ بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندکم تفکروا بای امر آمنتم و بأی حجة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خباء المجد و سراق العز قد فزتم



بيوم ما رأت عين الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون راية البيان على اعلى مقام الامكان و اما تنتظرون علم انه لا اله الا هو بين الاديان ضعوا ما عندكم لعمر الله لا يعادل بكلمة عما نزل بالحق من سماء فضله

از مرقاة اسما صعود نمائيد شايد بسماء معانى فائز گرديد امروز روز اسم نيست يا اهل بها تقوى مظلوم واقع شده چه كه بي انصافهاى عالم از ان گذشته اندو بفحشا تمسك جسته اند امروز بايد كل بتفديس و تنزيه حق را نصرت نمائيد نفوذ و تاثير كلمه از تقوى و انقطاع مكلم است بعضى از عباد باقوال كفايت مينمايند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم ميشود اقوال هم بايد مطابق بما خرج من فم ارادة الله فى الالواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضى از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفكر مينمودند باقوال بعضى از كاذبين و مفترين جوهر سمع را از ما ينبغى محروم نميساختند اينمظلوم از ارض طا بامر حضرت سلطان بعراق عرب توجه نمود و از سفارت ايران و روس هر دو ملتزم ركاب بودند و بعد از ورود چندي گذشت يومى از ايام ميرزا يحيى وارد حال ملاحظه نمائيد اگر مقر امنى جز ظل الله بود البته بانمقام توجه مينمود و از ان گذشته حين هجرت از زوراء بمدينه كبيره بعد از تبليغ والى احكام دولت عليه را بان شطر توجه نموديم حين حركت يحيى را خواستيم و امر نموديم كه بايد بشطر ايران توجه نمائى چه كه آثار نقطه كه بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببرى كه از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقيقت آثار را گذارده با يكنفر عرب بموصل توجه نمود و در آنمحل منتظر ورود اسراى ارض و چون وارد شديم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسائيشى اعظم و ابهى از ظل سدره مشاهده مينمود البته بانشطر توجه ميكرد

قل يا ملاء البيان فكروا فيما ظهر بالحق ثم انصفوا فيما ورد على هذا المظلوم فى سبيل الله رب العالمين مع اين اشارات واضحه و علامات لائحه ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشركون در ان هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلك ببعضى نوشته ما با حضرات نبوده ايم و ان مظاهر اوهام هم قبول نموده اند بارى بهر جهت كه توجه نموديم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلى جارى شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفكر نمايند كل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند

قل يا هادى اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوآئك و لا مفتريات الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه انظر ان البحر امام وجهك اسمع اسمع ان النداء ارتفع بين الارض و السماء ارجع الى آثار الله

و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة و تری نفسک مستویا علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الالطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض صاد فرستادیم که هادی منقطعا عن دون الله قرائت نماید شاید بر رجوع فائز گردد و لکن صخره صما از نفحات بیان مالک اسماء حرکت ننمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت ان مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسئل الله ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی

یا ایها الطائر فی هوائی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب رحیق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الأمر الحکیم چندی قبل نامه ات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک با اشراقات نیر عنایت منورگشت لعمر الله فائز شدند بانچه که شبه و مثل نداشته از حق میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع ننمود حبس حایل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت وضوضاء و صفوف و الوف مانع نشد تا انکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال از خلف حجاب شرمه بیرون دویده اند و عمل نموده اند انچه را که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند

قل الهی الهی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیناتک و نورت افئدة المقربین بنور عرفانک و المخلصین بضیاء بیانک اسئلک ببحر فضلک و سماء جودک و ما کان مخزونا فی علمک و مکنونا فی کنز عصمتک و باللئالی المستورة فی خزائن قلمک الاعلی و بانوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤید المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار و الغافلین علی الرجوع الی شطر رحمتک و الانابة لدی باب عفوک و غفرانک انک انت التواب الغفار الفضال العلیم الحکیم